

Narrative Silence of the Iranian Society: The Challenge of Collective Identity, Social Legitimacy, and Moral Action in the Middle of Traditionalism and Transformationism

H. Eskandari Ph.D.^{1*}, M. Khanahmadi²

1. Department of Clinical Psychology, Faculty of Psychology and Educational Sciences, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran.
2. Department of Clinical Psychology, Shahed University, Tehran, Iran.

Abstract

Background: While narratives in human societies form the foundation of collective identity, social legitimacy, and ethical action, Iranian society has become trapped in a state of “narrative silence”. It is a condition that has muted major historical and social events and prevented them from being transformed into meaningful frameworks for collective life. This study examines one of the fundamental issues of contemporary Iranian society: the absence of a comprehensive narrative capable of linking the nation’s historical memory with its vision for the future.

Conclusion: Iran’s narrative silence has resulted in a suspension between past and future: collective memory has not been coherently reconstructed, and the nation’s future-oriented vision has not been convincingly shaped. This suspension has polarized the society’s ethical action between traditionalism and transformationism. On one hand, traditionalism attempts to fill the silence by clinging to historical and religious memories, yet it faces the risk of stagnation and mere reproduction of the past. On the other hand, transformationism seeks to construct a new future, but it often suffers from rootlessness and instability due to a rupture from collective memory and the absence of a shared narrative. The outcome of this tension is a crisis of dialogue, social distrust, and the proliferation of despair and passivity. Drawing on theoretical frameworks of narrative in philosophy and social sciences, this article demonstrates why none of the emerging narratives have evolved into a comprehensive national narrative. It then addresses the challenges, capacities, and possibilities for overcoming narrative silence. Ultimately, this research emphasizes that breaking narrative silence is possible only through the reconstruction of collective memory, the design of a national vision for the future, and the creation of an ethical dialogue between tradition and transformation.

Keywords: Narrative Silence, Collective Identity, Social Legitimacy, Traditionalism, Transformationism

***Corresponding Author:** H. Eskandari Ph.D., Department of Clinical Psychology, Faculty of Psychology and Educational Sciences, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran. Email: sknd40@gmail.com

How to cite: Eskandari S, Khanahmadi M. Narrative silence of the Iranian society: the challenge of collective identity, social legitimacy, and moral action in the middle of traditionalism and transformationism. *Ethics in Science and Technology*. 2025,20(3):1-8.



Copyright © 2025 Authors. Published by Iranian Association for Ethics in Science and Technology. This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license. (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited

سکوت روایی جامعه ایران: چالش هویت جمعی، مشروعیت و کنش اخلاقی جامعه در میانه سنت‌گرایی و تحول خواهی

دکتر حسین اسکندری^{۱*}، محمد خان احمدی^۲

۱. گروه روانشناسی بالینی، دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

۲. دانشجوی دکتری گروه روانشناسی بالینی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران.

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۲۹)

چکیده

زمینه: در حالی که روایت‌ها در جوامع انسانی بنیان هویت جمعی، مشروعیت سیاسی و کنش اخلاقی محسوب می‌شوند، جامعه ایران در وضعیت «سکوت روایی» گرفتار آمده است؛ وضعیتی که رخدادهای بزرگ تاریخی و سیاسی را خاموش کرده و مانع از تبدیل آن‌ها به طرحی معنادار برای زندگی جمعی شده است. این مطالعه به بررسی یکی از مسائل بنیادین جامعه معاصر ایران تحت عنوان فقدان روایتی فراگیر که بتواند حافظه تاریخی و رؤیای آینده ملت را به هم پیوند دهد، می‌پردازد.

نتیجه‌گیری: سکوت روایی جامعه ایران به تعلیق میان گذشته و آینده منجر شده است: حافظه جمعی به‌طور منسجم بازسازی نشده و رؤیای ملی آینده نیز به شکل قانع‌کننده‌ای شکل نگرفته است. این تعلیق، کنش اخلاقی جامعه را به دو قطب سنت‌گرایی و تحول‌خواهی کشانده است. از یک‌سو سنت‌گرایی با چنگ زدن به حافظه‌های تاریخی و دینی می‌کوشد سکوت را پر کند، اما با خطر انجماد و بازتولید گذشته مواجه است. از سوی دیگر، تحول‌خواهی به دنبال ساختن آینده‌ای نو است، اما اغلب به دلیل گسست از حافظه جمعی و نبود روایت مشترک، دچار بی‌ریشگی و ناپایداری می‌شود. نتیجه این کشاکش، بحران گفت‌وگو، بی‌اعتمادی اجتماعی و گسترش نومیدی و انفعال است. این مقاله بر پایه چارچوب نظری روایت در فلسفه و علوم اجتماعی نشان می‌دهد که چرا هیچ‌یک از روایت‌های شکل‌گرفته به روایت فراگیر ملی بدل نشده‌اند. سپس به چالش‌ها، ظرفیت‌ها و امکان‌های موجود برای عبور از سکوت روایی می‌پردازد. در نهایت، این پژوهش تأکید می‌کند که شکستن سکوت روایی تنها از رهگذر بازسازی حافظه جمعی، طراحی رؤیای ملی آینده گرا و ایجاد گفت‌وگوی اخلاقی میان سنت و تحول امکان‌پذیر است.

کلیدواژه‌گان: سکوت روایی، هویت جمعی، مشروعیت اجتماعی، سنت‌گرایی، تحول‌خواهی

سر آغاز

«چگونه می‌توانی زندگی کنی ولی داستانی برای گفتن نداشته باشی»^(۱)

ملت‌ها بیش از آنکه بر پایه خاک، خون یا نهادهای سیاسی شکل گیرند، بر بستر روایت‌ها^۱ ساخته می‌شوند. روایت‌ها رخدادهای پراکنده را در طرحی معنادار جای می‌دهند، گذشته را به حافظه و آینده را به رؤیا بدل می‌کنند، و کنش‌های فردی و جمعی را در افق اخلاقی سامان می‌دهند. روایت‌ها هستند که به ملت‌ها هویت می‌بخشند، به دولت‌ها مشروعیت می‌دهند و به شهروندان انگیزه مشارکت می‌دهند.

ایران، با تاریخ و تمدن کهن خود، از غنی‌ترین منابع روایی برخوردار است: از اسطوره‌های شاهنامه تا عرفان مولوی و حافظ، از تجربه‌های سیاسی مشروطه و انقلاب تا جنگ و بازسازی. با این حال، در ایران معاصر نوعی سکوت روایی حاکم شده است؛ سکوتی که نه حافظه گذشته را به روایت ملی یکپارچه بدل کرده و نه توانسته رؤیایی قانع‌کننده برای آینده طراحی کند. در نتیجه، جامعه ایران در تعلیقی تاریخی به سر می‌برد: گذشته‌ای که همواره به اجزای پراکنده فرو می‌پاشد و آینده‌ای که هرگز به شکل جمعی و فراگیر بازنمایی نمی‌شود.

روایت در علوم انسانی همواره به مثابه بنیان معنا، حافظه و هویت شناخته شده است. اما همان طور که وجود روایت می تواند جامعه را سامان دهد، فقدان یا سکوت روایت نیز پیامدهای ژرفی دارد. وقتی رخدادهای در روایت جای نگیرند، به «امر خام» یعنی اموری پراکنده، بی پیوند و فاقد معنا بدل می شوند. چنین وضعیتی را می توان «ضد روایت» یا همان سکوت روایی نامید. سکوت روایی را باید نه به عنوان نبود ساده روایت، بلکه به مثابه یک وضعیت اجتماعی-فرهنگی خاص تحلیل کرد، وضعیتی که در آن جامعه از ابزار معناسازی جمعی محروم است.

پل ریکور روایت را «میانجی تجربه زمان»، یعنی چیزی که گذشته، حال و آینده را به هم پیوند می دهد، می دانست (۲). اگر روایت چنین نقشی دارد، پس سکوت روایی عبارت است از شکست در پیوند دادن زمان ها. از این منظر، سکوت روایی زمان اجتماعی را در حالت تعلیق نگاه می دارد. جامعه در چرخه ای بی پایان از تکرار رخدادهای می افتد، بدون آنکه بتواند از آن ها طرحی برای آینده بسازد. موریس هالباکس نشان داد که حافظه جمعی بر اساس روایت ها ساخته می شود. حافظه تنها مجموعه ای از خاطرات فردی نیست، بلکه داستانی جمعی است که افراد را به یکدیگر پیوند می دهد (۵).

مشروعیت اجتماعی نیز بدون روایت پایدار نمی ماند. قوانین و نهادهای زمانی معتبر می شوند که در چارچوب روایتی قانع کننده همچون روایت عدالت، روایت آزادی^{۱۲}، روایت پیشرفت یا هر طرح اخلاقی دیگر قرار گیرند. اخلاق فردی و جمعی نیز به شدت وابسته به روایت هستند. آلستیر مک اینتایر در کتاب پس از فضیلت نشان داد که فضیلت ها تنها در دل داستان ها معنا پیدا می کنند. شجاعت، عدالت یا وفاداری بدون زمینه روایی بی معنا هستند (۶).

در سکوت روایی کنش های اخلاقی^{۱۳} جهت خود را از دست می دهند. جامعه میان دو قطب متعارض سنت گرایی و تحول خواهی گرفتار می شود. سنت گرایی می کوشد با چنگ زدن به حافظه های تاریخی و دینی، سکوت را پر کند. تحول خواهی تلاش می کند با طرح آینده ای نو، آن را بشکند. اما در غیاب روایت ملی مشترک، هر دو ناقص اند. این کشاکش نشان می دهد که سکوت روایی نه فقط بحران سیاسی، بلکه یک بحران اخلاقی است. جامعه نمی داند چه چیزی فضیلت است و چه چیزی رذیلت، چه چیزی کنش اخلاقی است و چه چیزی انفعال.

باختین بر «چندآوایی^{۱۴}» زبان تأکید داشت. روایت ها در گفت و گو با یکدیگر ساخته می شوند (۳). اگر این درست باشد، سکوت روایی یعنی فقدان گفت و گو میان روایت ها و حاکمیت صداهای پراکنده، بدون امکان برقراری دیالوگ. در ایران، سکوت روایی موجب شده سنت و تحول به جای دیالوگ سازنده، در وضعیت تقابل فرسایشی بمانند. نه سنت توانسته خود را بازآفرینی کند، نه تحول توانسته ریشه در حافظه جمعی بیابد و در نتیجه، بحران گفت و گو پدید آمد و شکاف ها عمیق یافت. بر اساس این چارچوب، سکوت روایی را می توان این گونه تعریف کرد: سکوت روایی وضعیتی است که در آن جامعه از روایت های فراگیر و قانع کننده محروم است، زمان اجتماعی در حالت تعلیق قرار می گیرد،

این سکوت، تنها فقدان داستان نیست، بلکه پیامدهای اجتماعی^{۱۵} و اخلاقی^{۱۶} عمیقی در پی دارد. رخدادهای خام و بی معنا باقی می مانند و به جای آنکه به موتور تغییر بدل شوند، به منبع نومیدی، انفعال و بی اعتمادی تبدیل می گردند. ملت بدون روایت، ملتی گرفتار در سکوت و تعلیق است.

بحث درباره روایت در فلسفه، علوم اجتماعی و علوم سیاسی جایگاهی محوری دارد. پژوهشگرانی چون پل ریکور (۲)، میخائیل باختین (۳)، بندیکت اندرسون (۴) و موریس هالباکس (۵) نشان داده اند که روایت ها بنیان هویت، حافظه جمعی و ملت سازی اند. اما کمتر پژوهشی به طور خاص بر «سکوت روایی» (یعنی وضعیتی که در آن ملت از روایت فراگیر محروم می ماند) متمرکز شده است. بنابراین در این مقاله درصدد هستیم این مفهوم را به طور نظری بسط داده و آن را در جامعه ایران پیاده سازی کنیم.

در ایران معاصر، بحران هویت ملی^{۱۷}، بی اعتمادی اجتماعی^{۱۸}، نومیدی عمومی و مهاجرت گسترده نشانه هایی از سکوت روایی اند. نبود یک روایت ملی مشترک باعث شد جامعه در حالت تعلیق باقی بماند و در این شرایط رخدادهای معنا و جهت نمی گیرند و کنش های فردی و جمعی در افق مشترک قرار نمی گیرند. در چنین شرایطی، تحلیل سکوت روایی برای درک ریشه های بحران ملت سازی و مشروعیت ضروری است.

یکی از مهم ترین جلوه های سکوت روایی در ایران، کشاکش اخلاقی جامعه در دو گانه سنت گرایی^{۱۹} و تحول خواهی^{۲۰} است. سنت گرایی می کوشد سکوت را با پناه بردن به حافظه های تاریخی و دینی پر کند. اما چون این حافظه ها بازسازی و بازآفرینی نمی شوند، اغلب به انجماد می انجامد. سنت گرایی وفاداری و ثبات را نمایندگی می کند، اما در سکوت روایی به خطر بازتولید گذشته بدون چشم انداز آینده دچار می شود. تحول خواهی برعکس، سکوت را با روایی تغییر و آینده سازی می خواهد بشکند. اما چون این آینده به حافظه جمعی^{۲۱} پیوند نمی خورد، اغلب گسسته و ناپایدار می ماند. تحول خواهی، نوآوری^{۲۲} و عدالت^{۲۳} را نمایندگی می کند، اما در سکوت روایی به خطر بی ریشگی گرفتار می شود. در غیاب یک روایت ملی مشترک، این دو قطب به جای گفت و گو و تلفیق، در تضاد فرساینده قرار می گیرند. نتیجه این تضاد، تعمیق انشقاق اجتماعی و بحران مشروعیت است.

این مطالعه با تمرکز بر سکوت روایی ایران در پی پاسخ به پرسش های زیر است: سکوت روایی در ایران چگونه شکل گرفته و چه ویژگی هایی دارد؟ این سکوت چه پیامدهایی برای هویت ملی، مشروعیت اجتماعی و کنش اخلاقی داشته است؟ دو گانه سنت گرایی/تحول خواهی در این سکوت چگونه عمل می کنند؟ چه ظرفیت ها و امکان هایی برای شکستن سکوت و خلق روایت های ملی وجود دارد؟ چه موانع و محدودیت هایی بر سر راه بازسازی روایت ملی قرار دارد؟

بحث

روایت و ضد روایت: مسئله سکوت

حافظه جمعی فرو می‌باشد، مشروعیت سیاسی سست می‌شود و کنش اخلاقی به دوگانه‌های متعارض و بی‌ثمر فرو کاسته می‌شود (۷ و ۸). بدون روایت، زمان انسانی گسیخته می‌شود، گذشته در خاطرات خام فرو می‌باشد، حال به امری بی‌معنا بدل می‌گردد و آینده در پردهٔ ابهام باقی می‌ماند. اگر روایت ابزار پیوند گذشته، حال و آینده است، پس سکوت روایی وضعیتی است که در آن این پیوند از هم می‌گسلد. اما سکوت روایی صرفاً «فقدان داستان» نیست؛ بلکه یک وضعیت اجتماعی-فرهنگی پیچیده است که سه بُعد اساسی دارد: (۱) گسست از روایت شخصی؛ یعنی افراد یا جامعه نمی‌توانند زندگی و تجربه‌های خود را در قالب داستانی یکپارچه بازگو کنند و در نتیجه انسجام هویتی از دست می‌رود و تجربهٔ بی‌ریشگی شکل می‌گیرد. (۲) مقاومت در برابر روایت غالب؛ روایت‌های رسمی و مسلط نه درونی می‌شوند و نه به حافظه و رؤیای مشترک بدل می‌گردند. و در مقابل جامعه در برابر آن‌ها سکوت یا مقاومت می‌کند، چون آن روایت‌ها را «از آن خود» نمی‌دانند. (۳) فقدان روایت جایگزین؛ در برابر روایت غالب، روایت بدیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که بتواند حافظه و آینده را به هم پیوند دهد و جامعه در خلأ معناداری قرار می‌گیرد.

بدین سان، سکوت روایی را می‌توان در دو سطح یا دو صورت اصلی مشاهده کرد: در سطح اول جامعه یا فرد از روایت شخصی خود گسسته است، روایت غالب را بدون باور و تنها از سر اجبار می‌پذیرد و به انفعال و بی‌عملی کشانده می‌شود. پیامد چنین وضعیتی بی‌اعتمادی، نومیدی و بی‌معنایی کنش‌هاست. در سطح دوم، فرد یا بخش‌هایی از جامعه روایت غالب را پس می‌زند، اما چون بدیل معناداری در دسترس ندارد، در برابر آن سکوت می‌کند. این سکوت نوعی اعتراض خاموش یا مقاومت منفی است. پیامد این وضعیت کناره‌گیری، اعتراض پراکنده، مهاجرت یا زیست در حاشیه می‌باشد.

سکوت روایی و هویت جمعی

هویت جمعی محصول روایت‌های مشترک است. موريس هالبواکس نشان داده که حافظهٔ جمعی بدون روایت دوام نمی‌آورد. در سکوت روایی، حافظهٔ جمعی فرو می‌باشد (۹). افراد به روایت‌های خرد (قوم، مذهب، طبقه، گروه) پناه می‌برند. ملت به‌عنوان «ما»ی مشترک ضعیف می‌شود و جامعه دچار واگرایی می‌گردد. مشروعیت اجتماعی نیز بدون روایت شکل نمی‌گیرد. دولت‌ها و نهادها نیازمند داستان‌هایی‌اند که قدرت‌شان را اخلاقی و موجه جلوه دهد. وقتی روایت غایب باشد، قدرت به اجبار و بقا فرو کاسته می‌شود، جامعه دولت را «تحمّل» می‌کند، جامعه از افق امید و آینده تهی می‌گردد (۵).

سکوت روایی و کنش اخلاقی

اخلاق نیز در دل روایت‌ها معنا می‌یابد. فضیلت‌ها^{۱۵} تنها در داستان‌هایی که انسان‌ها دربارهٔ خود و دیگری می‌گویند، زنده می‌شوند. در سکوت روایی، کنش اخلاقی جامعه در دوگانهٔ سنت‌گرایی/تحول‌خواهی گرفتار

می‌شود. سنت‌گرایی می‌کوشد سکوت را با وفاداری به حافظه‌های تاریخی پر کند، اما به انجماد و بازتولید گذشته دچار می‌شود. تحول‌خواهی می‌خواهد سکوت را با طرح آینده‌ای نو بشکند، اما به دلیل گسست از حافظه و نبود روایت مشترک، اغلب بی‌ریشه و ناپایدار می‌ماند. در نتیجه کشاکش فرساینده و بحران اخلاقی در جامعه، جامعه نمی‌داند چه چیزی فضیلت است و چه چیزی رذیلت، چه چیزی کنش و چه چیزی انفعال (۴).

فقدان روایت فراگیر در جامعه معاصر ایران

تاریخ معاصر ایران، به‌ویژه در سده اخیر، سرشار از رخدادهای بزرگ و تعیین‌کننده است: انقلاب مشروطه، جنبش ملی شدن نفت، سلطنت پهلوی و پروژه‌های مدرنیزاسیون، انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، جنگ ایران و عراق و دوره‌های اصلاحات و تحولات اجتماعی-فرهنگی پس از آن. هر یک از این رخدادها می‌توانست بنیان یک روایت ملی پایدار باشد، روایتی که حافظه گذشته و رؤیای آینده را به هم پیوند دهد و ملت ایران را در افقی مشترک قرار دهد، اما چنین نشد. هر یک از این رخدادها در سطحی خام و گسسته باقی ماند، روایت‌های رسمی یا شکست خوردند یا از سوی جامعه پذیرفته نشدند، و روایت‌های بدیل نیز نتوانستند جایگزین روایت‌های فراگیر شوند. نتیجه این بود که تاریخ معاصر ایران نه به روایت مشترک، بلکه به مجموعه‌ای از داستان‌های ناتمام بدل شد. انقلاب مشروطه (۱۲۸۵) نخستین تلاش جدی برای بازنویسی روایت ملی بود. مشروطه‌خواهان می‌خواستند ایران را از روایت سلطنت مطلقه به روایت ملت قانون‌مدار و آزادی‌خواه عبور دهند. ناتوانی در تثبیت نهادها، فشارهای خارجی و مقاومت سنت‌های دیرپا باعث شد روایت مشروطه به‌عنوان داستان ملت ناتمام بماند. خاطره مشروطه به‌جای آنکه حافظه جمعی شود، به یادگاری تاریخی بدل شد که هر گروه آن را به‌گونه‌ای متفاوت روایت می‌کند.

با روی کار آمدن رضا شاه و سپس محمدرضا شاه، پروژه مدرنیزاسیون به‌عنوان روایت غالب (روایتی از ایران نوین، نیرومند و مدرن) معرفی شد. مدرنیزاسیون به‌جای آنکه در گفت‌وگو با سنت و حافظه جمعی شکل بگیرد، به پروژه‌ای آمرانه و از بالا به پایین بدل شد. روایت مدرنیزاسیون در جامعه درونی نشد و به مقاومت سنت‌گرایانه دامن زد. روایت رسمی حکومت پهلوی نتوانست به روایت فراگیر بدل شود. از یک‌سو با مقاومت نیروهای مذهبی و سنتی نیز مواجه شد و از سوی دیگر با بی‌اعتمادی نیروهای ملی‌گرا همراه شد. به این ترتیب، روایت پهلوی به‌جای آنکه حافظه و آینده را پیوند دهد، به انقطاعی دیگر در تاریخ بدل شد.

انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ بار دیگر لحظه‌ای بود که می‌توانست روایت ملی را بازنویسی کند. مردم در خیابان‌ها با امید به رهایی، عدالت و استقلال به میدان آمدند. به‌سرعت، تکتک روایت‌ها (مذهبی، ملی، چپ، لیبرال) با سیطره روایت غالب رسمی بر روایت‌های دیگر پدید آمد و امکان روایت مشترک ملی در چنبره‌ای از اما و اگرها گرفتار شد.

تحول توانسته ریشه در حافظه بیابد. در نتیجه، شکاش اخلاقی بی‌پایان جامعه را در سکوت و تعلیق نگه‌داشته است.

سکوت به مثابه بی‌عملی یا مقاومت

سکوت روایی در ایران به دو شکل بروز یافته است: بی‌عملی منفعلانه و مقاومت فعالانه. مقاومت و یا بی‌عملی اغلب به سکوت، اعتراض خاموش یا مهاجرت بدل شده است. هر دو شکل سکوت، جامعه را از کنش جمعی سازنده محروم می‌سازند و بحران مشروعیت و هویت را عمیق‌تر می‌کنند.

گرچه تنوع قومی، مذهبی و فرهنگی ایران گاه به شکاف بدل شده است، اما همین تنوع می‌تواند ظرفیت چندآوایی روایی باشد. ایران می‌تواند از این چندآوایی برای ساختن روایتی ملی بهره بگیرد که در آن صداهای مختلف شنیده شوند. چنین روایتی نه انحصاری، بلکه تلفیقی و جامع خواهد بود. روایتی که هم حافظه‌های گوناگون را در خود جای دهد و هم افقی مشترک برای آینده بگشاید. یکی از کلیدهای اصلی عبور از سکوت، توانایی گفت‌وگو میان سنت‌گرایی و تحول‌خواهی است. سنت‌گرایی می‌تواند ارزش‌های حافظه، استمرار و وفاداری را حفظ کند. تحول‌خواهی می‌تواند نوآوری، عدالت و آینده‌نگری را وارد روایت کند. اگر این دو در دیالوگ اخلاقی با یکدیگر قرار گیرند، نه در تقابل فرسایشی، روایت ملی تازه‌ای شکل می‌گیرد که هم ریشه در گذشته و هم چشم به آینده دارد.

چالش‌های عبور از سکوت و شکل‌گیری روایت رهایی‌بخش

حتی اگر ظرفیت‌ها و امکان‌هایی برای شکستن سکوت روایی در ایران وجود داشته باشد، گذار به مرحله «روایت رهایی‌بخش» با موانع و دشواری‌های تازه‌ای روبه‌رو است (۱۰-۱۲). تجربه‌های تاریخی و وضعیت کنونی نشان می‌دهد که فرایند عبور از سکوت به روایت، به‌ویژه اگر بخواهد رهایی‌بخش و پایدار باشد، با دست‌کم پنج چالش اساسی مواجه است:

۱. افزایش هزینه تغییر و تجربه‌های نو. در جامعه‌ای که سکوت روایی طولانی‌مدت تجربه کرده است، هرگونه تغییر یا تجربه نو با هزینه‌های سنگین همراه می‌شود. جامعه اعتماد خود را به تغییر از دست داده است و هر تحول تازه را با تردید یا ترس می‌نگرد. شکست‌های پیشین یا تغییرات نافرجام باعث شده مردم هزینه تغییر را بیش از منافع آن ببینند. این وضعیت به احتیاط افراطی و ترس از نوآوری دامن می‌زند و مانع شکل‌گیری روایت رهایی‌بخش می‌شود.
۲. نپذیرفتن تغییرات کوچک و پلکانی. جامعه و نخبگان سیاسی-اجتماعی ایران اغلب از تغییرات کوچک و تدریجی غافل شده‌اند. مقاومت در برابر اصلاحات جزئی موجب شده تنها گزینه ممکن، تغییرات بزرگ و ناگهانی باشد. اما این تغییرات بزرگ، چون بدون

جنگ تحمیلی هشت‌ساله (۱۳۶۷-۱۳۵۹) تجربه‌ای مشترک و عظیم بود. این جنگ می‌توانست روایتی قوی (روایت مقاومت، فداکاری و بقا) برای ملت‌سازی باشد. پس از پایان جنگ، این تجربه به حافظه ملی تبدیل نشد، بلکه بیشتر در روایت‌های رسمی محدود باقی ماند. روایت قهرمانی جنگ با دولتی شدن برای همه اقشار جامعه قابل پذیرش و تملک نشد.

جنبش اصلاحات در دهه ۷۰ و ۸۰ تلاشی بود برای بازنویسی روایت ملی بر پایه گفت‌وگو، جامعه مدنی و توسعه سیاسی. محدودیت‌های ساختاری و تضادهای درونی اجازه نداد این روایت به حافظه مشترک بدل شود. امید به اصلاحات به تدریج جای خود را به بی‌اعتمادی و نومیدی داد. رخدادهای بعدی نیز نتوانستند روایتی فراگیر خلق کنند. از این رو رخدادهای بزرگ، به روایت‌های ناتمام تبدیل شدند. نتیجه این بوده است که ایران معاصر در وضعیت سکوت روایی (رخدادهای عظیم بدون روایت فراگیر، حافظه‌ای پراکنده و آینده‌ای در حال تعلیق) باقی مانده است.

چالش‌های سکوت روایی ایران

یکی از بنیادی‌ترین چالش‌های سکوت روایی در ایران، گسست پیوند گذشته و آینده است. گذشته، به‌جای آنکه به حافظه جمعی و سرمایه‌ی معنایی تبدیل شود، اغلب به مجموعه‌ای پراکنده از افتخارات، شکست‌ها و خاطرات مناقشه‌برانگیز فروکاسته است. شاهنامه، عرفان، مشروطه، انقلاب و جنگ، هر یک بخشی از گذشته‌اند، اما هیچ‌کدام نتوانسته‌اند به روایت مشترک و پذیرفته‌شده ملی بدل شوند. حافظه جمعی زمانی شکل می‌گیرد که رخدادهای تاریخی در روایت‌هایی مشترک و پذیرفته‌شده بازآفرینی شوند. اما در ایران، سکوت روایی موجب شکاف در حافظه ملی شده است. ملت‌ها بدون رؤیا نمی‌توانند به آینده بیندیشند. رؤیا همان افق مشترکی است که کنش‌های جمعی را سامان می‌دهد و به مردم امید و انگیزه می‌دهد. اما سکوت روایی ایران خود را در فقدان رؤیای ملی فراگیر بازنمایی کرده است.

سکوت روایی تنها یک مسأله نظری نیست بلکه پیامدهای عینی در روان و رفتار اجتماعی دارد. سه مسأله مهم که به سکوت روایی دامن زده است، نومیدی، بی‌اعتمادی و انفعال است. وقتی آینده روایت نمی‌شود، امید به تغییر و پیشرفت تضعیف می‌گردد. وقتی حافظه مشترک وجود ندارد، هر گروه به روایت خود چنگ می‌زند و به دیگری بی‌اعتماد می‌شود. وقتی رخدادها بی‌معنا می‌مانند، افراد به بی‌عملی و پذیرش منفعلانه روی می‌آورند.

در دل سکوت روایی، جامعه ایران در کشاکش اخلاقی میان دو قطب سنت‌گرایی و تحول‌خواهی گرفتار شده است. سنت‌گرایی می‌کوشد با بازگشت به حافظه‌های تاریخی و دینی، سکوت را پر کند. تحول‌خواهی برعکس، می‌خواهد سکوت را با خلق آینده‌ای نو بشکند. در غیاب روایت ملی مشترک، سنت‌گرایی و تحول‌خواهی به‌جای گفت‌وگوی سازنده، در تقابل فرسایشی گرفتارند. نه سنت توانسته خود را بازآفرینی کند و نه

آمادگی تدریجی و چشم‌انداز روشن رخ داده‌اند، هزینه‌های اجتماعی-سیاسی سنگین به همراه آورده‌اند. در نتیجه تغییرات عمده به جای رهایی، اغلب به بحران و ناکامی منجر شده‌اند.

۳. فقدان چشم‌انداز و تجربه تدریجی و بدون چشم‌انداز مشخص رخ دهند، جامعه دچار سردرگمی و سرخوردگی می‌شود. تغییرات بنیادین نه به بازآفرینی روایت، بلکه به شکاف تازه و فرسایش امید منجر شده‌اند. ناکامی‌های گذشته موجب شده تغییرات بزرگ نه با استقبال، بلکه با تردید و بدبینی عمومی مواجه شوند. این تجربه تلخ باعث تقویت سکوت و بی‌اعتمادی بیشتر به هرگونه روایت جدید می‌شود.

۴. پروژه‌محوری برون‌زا و ناپایدار. بسیاری از تغییرات در ایران به‌صورت پروژه‌های مقطعی و عمدتاً برون‌زا شکل گرفته‌اند. تغییراتی که با فشارهای خارجی یا الگوبرداری از مدل‌های بیگانه طراحی شده‌اند. این تغییرات اغلب با بافت فرهنگی و ظرفیت‌های درونی جامعه متناسب نبوده‌اند. به همین دلیل ماندگار و پویا نبوده‌اند و در نهایت با شکست یا ناکامی همراه شده‌اند. روایت‌هایی بخش تنها زمانی شکل می‌گیرد که تغییرات درون‌زا، متناسب با شرایط اجتماعی و برآمده از خواسته‌های واقعی مردم باشند.

۵. تکرر تقاضاهای تغییر و نبود انسجام. جامعه ایران پایگاه‌های اجتماعی و فرهنگی متنوعی دارد که هر یک مطالبات متفاوتی از تغییر دارند. گروهی عدالت، گروهی آزادی سیاسی، گروهی توسعه اقتصادی و گروهی بازگشت به ارزش‌های سنتی یا دینی می‌خواهند. تکرر تقاضاها اگر در قالب یک روایت ملی جامع سازمان نیابد، عملاً قدرت تغییر را از میان می‌برد. هیچ‌یک از سویه‌ها توان راه‌اندازی تغییر فراگیر را ندارد و در نتیجه، سکون و تأخیر تغییرات تشدید می‌شود. این همان چیزی است که سکوت روایی را بازتولید می‌کند.

برون‌رفت از سکوت روایی و ضرورت تصمیم فرهنگی-اجتماعی

۱. مسأله کلان روایت‌ها. یکی از ریشه‌های سکوت روایی ایران، نحوه مواجهه جامعه با روایت‌های کلان غالب است. این روایت‌ها اغلب دارای ویژگی‌هایی هستند که مانع از درونی شدن و پذیرش جمعی می‌شوند. این ویژگی‌ها عبارتند از: صلابت و تصلب (روایت‌ها تغییرناپذیر و متصلب معرفی می‌شوند)، اجبار و فراگیری (همگان باید به‌طور یکسان آن‌ها را بپذیرند) و نامرئی بودن (روایت‌ها به‌جای آنکه در سطح عمومی و گفت‌وگو شکل بگیرند، به‌صورت طبیعی و بدیهی تحمیل می‌شوند). این ویژگی‌ها باعث می‌شوند جامعه نه با اصل وجود روایت کلان، بلکه با شیوه عرضه و اعمال آن مشکل داشته باشد.

۲. ضرورت تغییر در ویژگی‌های روایت‌های کلان. برای عبور از سکوت روایی، نیاز نیست روایت‌های کلان به‌کلی کنار گذاشته شوند. بلکه باید ویژگی‌های آن‌ها تغییر یابد، از صلب بودن به سمت انعطاف‌پذیری، از اجبار همگانی به سمت پذیرش تنوع و از نامرئی بودن به سمت شفافیت و گفت‌وگو تغییر کنند. به بیان دیگر، کلان روایت‌ها باید خود را باز کنند تا امکان شکل‌گیری روایت‌های کوچک‌تر و جایگزین در ذیل آن‌ها فراهم شود.

۳. نقش گروه‌بندی‌ها و قشربندی‌های فرهنگی-اجتماعی. گروه‌های مختلف جامعه ایران (قومیت‌ها، طبقات اجتماعی، نسل‌های مختلف، زنان، روشنفکران، سنت‌گرایان و تحول‌خواهان) هر یک روایت‌های خرد خاص خود را دارند. اگر روایت‌های کلان انعطاف‌پذیر باشند، این روایت‌های خرد می‌توانند در دل آن‌ها جای گیرند و تنوع جامعه را بازتاب دهند. در غیر این صورت، روایت‌های خرد یا سرکوب می‌شوند یا به خاموشی و سکوت کشیده می‌شوند و در نتیجه، سکوت روایی تقویت می‌شود. بنابراین، تحول در روایت‌های کلان به معنای پذیرش و ادغام روایت‌های خرد است.

۴. تصمیم فرهنگی-اجتماعی به‌مثابه راه برون‌رفت. عبور از سکوت روایی صرفاً پروژه‌ای سیاسی یا نهادی نیست، بلکه نیازمند یک تصمیم فرهنگی-اجتماعی است. این تصمیم به این معناست که جامعه ایران بپذیرد که روایت ملی باید چندآوایی باشد، روایت‌های کلان باید انعطاف‌پذیر باشند، روایت‌های خرد باید امکان حضور در فضای عمومی بیابند. چنین تصمیمی راه را برای شکل‌گیری روایت‌های جایگزین، روایت‌هایی که نه در تقابل با کلان‌روایت‌ها، بلکه در ذیل و درون آن‌ها امکان بروز و تنوع پیدا می‌کنند، می‌گشاید.

سکوت روایی زمانی شکسته می‌شود که ایران از جامعه‌ای تک‌صدایی به جامعه‌ای چندآوایی بدل شود، و این نیازمند تصمیمی فرهنگی-اجتماعی است که روایت را نه ابزار سلطه، بلکه میدان گفت‌وگو و تنوع ببیند.

سکوت روایی در ایران وضعیتی بنیادین است که جامعه را در تعلیق گذشته و آینده، فرسایش حافظه جمعی و بحران کنش اخلاقی گرفتار کرده است. روایت‌های بزرگ تاریخ معاصر-مشروطه، پهلوی، انقلاب، جنگ و اصلاحات-هیچ‌کدام نتوانستند به روایت ملی پایدار بدل شوند. روایت‌های رسمی انحصاری و صلب ماندند، روایت‌های بدیل مجال بسط نیافتند و در نتیجه، جامعه به بی‌عملی یا مقاومت خاموش روی آورد. در عین حال که ایران از ظرفیت‌های عظیمی همچون میراث فرهنگی و تاریخی، زبان و هنر، تجربه‌های مشترک، تنوع اجتماعی و توان اخلاقی گفت‌وگو برخوردار است اما موانع ساختاری، بحران اعتماد و مهاجرت گسترده مانع بهره‌گیری از این ظرفیت‌ها شده‌اند.

برای برون‌رفت از سکوت روایی، نخستین گام، تفکیک میان سنت و سنت‌گرایی است. سنت منبعی عظیم و زنده است، سرچشمه‌ای که می‌تواند در مواجهه با چالش‌های امروز الهام‌بخش و راهگشا باشد. سنت به معنای میراث ژرفی است که امکان بازآفرینی و نوزایی را فراهم می‌آورد. سنت‌گرایی اما رویکردی ایستا و بازگشت‌گرایانه است که ما را

می‌نگرد. این وضعیت، انگیزه مشارکت در تغییر را کاهش می‌دهد و به بازتولید سکوت و انفعال دامن می‌زند.

در ایران اغلب تغییرات تدریجی و اصلاحات جزئی با مقاومت یا بی‌اعتنایی مواجه شده‌اند. این پرهیز موجب شده تنها تغییرات بزرگ و ناگهانی امکان وقوع پیدا کنند. اما چون این تغییرات بدون آمادگی تدریجی رخ می‌دهند، جامعه فاقد مهارت و تجربه برای مدیریت آن‌هاست. در نتیجه تغییرات بزرگ، به جای رهایی، به بحران‌های تازه و پرهزینه منجر می‌شوند. به تعبیر دیگر، نپذیرفتن تغییرات کوچک، جامعه را در معرض تقدیر تغییرات بزرگ و پرهزینه قرار داده است. وقتی تغییرات ناگهانی و بنیادین بدون چشم‌انداز روشن رخ دهند، جامعه دچار سردرگمی می‌شود. تغییرات بزرگ در تاریخ معاصر ایران (از انقلاب‌ها تا اصلاحات عمده) اغلب به نتایج درخشان نینجامیده‌اند. این ناکامی‌ها باعث شده جامعه به تغییر بدبین شود و روایت‌های رهایی‌بخش با استقبال سرد یا تردید مواجه شوند. بدون چشم‌انداز روشن، تغییر به جای امید، اضطراب و سرخوردگی می‌آورد.

بخش زیادی از تغییرات در ایران به‌صورت پروژه‌های مقطعی و اغلب برون‌زا بوده است. تغییراتی که تحت تأثیر فشارهای خارجی یا تقلید از مدل‌های دیگر جوامع شکل گرفته‌اند. این تغییرات با بافت فرهنگی و ظرفیت‌های اجتماعی ایران تناسب نداشته‌اند. در نتیجه پایدار و پویا نبوده‌اند و پس از مدتی فرسوده یا رها شده‌اند. روایت رهایی‌بخش تنها زمانی شکل می‌گیرد که تغییرات درون‌زا و متکی بر ظرفیت‌های فرهنگی-اجتماعی خود ایران باشند. جامعه ایران از پایگاه‌های اجتماعی و فرهنگی متنوعی تشکیل شده است که هر یک مطالبات متفاوتی دارند. برخی عدالت اقتصادی، برخی آزادی سیاسی، برخی توسعه فرهنگی یا علمی و برخی بازگشت به ارزش‌های سنتی می‌خواهند. این تکثر تقاضاها اگر در قالب یک روایت جامع سازمان نیابد، عملاً قدرت تغییر را از میان می‌برد هیچ‌یک از سویه‌های اجتماعی توان بسیج ملی ندارد. نتیجه چنین وضعیتی سکون و تأخیر در تغییرات است. همین تأخیرها به سکوت روایی دامن می‌زنند.

ملاحظه‌های اخلاقی

در این پژوهش مروری با معرفی منابع مورد استفاده، اصل اخلاق امانتداری علمی رعایت و حق معنوی مولفین آثار محترم شمرده شده است.

نویسندگان اعلام می‌کنند که هیچ تضاد منافی وجود ندارد

سپاسگزاری

در این مقاله جهت تنظیم متن و روان سازی از هوش مصنوعی بهره گرفته شده است. شایان ذکر است که تمامی تحلیل‌ها، ارجاعات علمی و مسئولیت صحت محتوا، صرفاً بر عهده نگارندگان بوده و استفاده از فناوری مذکور، صرفاً در چارچوب ابزاری برای ارتقاء کیفی نگارش علمی انجام گرفته است.

از چالش‌های امروز دور می‌سازد و به گذشته‌ای منجمد ارجاع می‌دهد. سنت‌گرایی ما را در «دیروز» نگاه می‌دارد و امکان فراوری به آینده را از ما می‌گیرد. در ایران معاصر، این تمایز اغلب نادیده گرفته شده است. سنت‌گرایی خود را به‌جای سنت نشانداده و راه را بر بازآفرینی خلاقانه گذشته بسته است.

از سوی دیگر، تحول‌خواهی نیز در ایران دچار خطای راهبردی بوده است. بسیاری از جریان‌های تحول‌خواه، به‌دلیل ناتوانی در تفکیک سنت و سنت‌گرایی، کل سنت را کنار گذاشته‌اند. این امر موجب شده تحول‌خواهی خود را از ریشه‌های فرهنگی و حافظه جمعی محروم سازد. همان‌طور که سنت‌گرایی ما را در گذشته بی‌فایده نگاه می‌دارد، تحول‌خواهی بی‌ریشه ما را در آینده‌ای بی‌پشتوانه رها می‌کند.

برای نوسازی و نوزایی، راه میانه آن است که به سنت‌های ژرف‌تر بازگردیم، نه برای تکرار آن‌ها، بلکه برای کشف ظرفیت‌های نهفته‌شان. زمان معاصر بر پایه این ریشه‌های عمیق باید بازسازی شود، تا امکان فراوری به آینده فراهم گردد. تجربه تمدن‌های جهانی نشان می‌دهد که پویایی تاریخی آن‌ها دقیقاً در همین رفت‌ووبرگشت میان گذشته و آینده، میان حافظه و رؤیا، حاصل شده است. ایران نیز اگر بخواهد سکوت روایی را بشکند، باید ریشه‌های اصیل خویش را بازکاوی کند و آن‌ها را در افق امروز بازآفرینی نماید.

یکی از مشکلات عمیق جامعه معاصر ایران این است که بازسازی خود را غالباً بر سنت‌های دیگران استوار ساخته است. تقلید منفعلانه از دستاوردهای بیرونی، بدون پیوند با ریشه‌های خودی، موجب بیگانگی فرهنگی و شکست پروژه‌ها شده است. تحول باید درون‌زا و برخاسته از ظرفیت‌های فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی خود ایران باشد. در غیر این صورت، جامعه محکوم است شاخه‌های خود را بر ریشه‌های دیگران استوار سازد و میوه‌های پیشرفت را از آن‌ها طلب کند، بی‌آنکه از درون خود توان بازآفرینی داشته باشد.

بر اساس این تحلیل، چشم‌انداز عبور از سکوت روایی چنین است: تفکیک سنت از سنت‌گرایی و بازگشایی امکان بازآفرینی خلاق سنت‌های ژرف، ترکیب حافظه و رؤیا در روایتی ملی که هم گذشته را بازسازی کند و هم آینده را بگشاید، دیالوگ اخلاقی سنت و تحول به‌جای تقابل فرسایشی آن‌ها و درون‌زایی تحول بر پایه ظرفیت‌های فرهنگی و اجتماعی خود ایران. در این صورت است که می‌توان از چرخه معیوب گذشته بی‌فایده و آینده بی‌پشتوانه رها شد و به روایت ملی تازه‌ای دست یافت، روایتی که سکوت را می‌شکند، مشروعیت را بازسازی می‌کند و هویت و اخلاق جمعی را در افقی مشترک قرار می‌دهد.

نتیجه‌گیری

یکی از چالش‌های مهم جامعه ایران، افزایش هزینه تغییر است. هر تجربه نو یا هر تلاشی برای اصلاحات با هزینه‌های اجتماعی-سیاسی سنگینی همراه می‌شود. جامعه، به دلیل خاطرات شکست‌های گذشته، تغییر را پرخطر می‌بیند و به جای امید به نوآوری، با تردید و ترس به آن

واژه نامه

9. Collective memory	حافظه جمعی	1. Narrative	روایت
10. Innovation	نوآوری	2. Narrative silence	سکوت روایی
11. Justice	عدالت	3. Social consequences	پیامدهای اجتماعی
12. Narrative of freedom	روایت آزادی	4. Ethical consequences	پیامدهای اخلاقی
13. Moral actions	کنش های اخلاقی	5. National identity crisis	بحران هویت ملی
14. Polyphony	چندآوایی	6. Social distrust	بی اعتمادی اجتماعی
15. Virtue	فضیلت	7. Traditionalism	سنت گرایی
		8. Transfomationism	تحول خواهی

References

1. Dostoevsky FM. White nights. UK ed. UK: Penguin Classic. 2017.
2. Ricoeur P. Time and narrative. 1st ed. Translated by McLaughlin K, Pellauer D. USA: University of Chicago Press. 1990.
3. Bakhtin MM. The dialogic imagination. Translated by Holquist M, Emerson C. USA: University of Texas Press. 1982.
4. Anderson B. Imagined communities: Reflections on the origin and spread of nationalism. Rev ed. London: Verso. 2006.
5. Halbwachs M. On collective memory (heritage of sociology series). 1st ed. Translated by Coser LA. USA: University of Chicago Press. 1992.
6. Macintyre A. After virtue: a study in moral theory. 3rd ed. Netherland: University of Notre Dame Press. 2007.
7. Frank A. The wounded storyteller: boby, illness and ethics. Chicago: University of Chicago Press. 1995.
8. Cavarero A. Relating narratives: Storytelling and selfhood. London: Routledge. 2000.
9. Smith AD. National identity. Reno: University of Nevada Press. 1991.
10. Čapek S, Ruiz-Junco N. Liberating Silence: Sociological Explorations. Humanity & Society. 2025; 49 (2). Doi: <https://doi.org/10.1177/01605976251314428>
11. Owens J. Liberating voices through narrative methods: The case for an interpretive research approach. Disability & Society, 2007; 22: 299-313. Doi: <https://doi.org/10.1080/09687590701259617>
12. Jaworski A. Silence: Interdisciplinary perspectives. Berlin and New York: Mouton de Gruyter. 1997.